

فاطمه شاگرد مستقیم پروردگار بود

درباره فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها از 2 محور باید سخن گفت؛ یک محور مربوط به تحقیقات علمی است که برای ما ثمره علمی و نتیجه اعتقادی دارد و پشتوانه مسائل اخلاقی، فقهی و حقوقی ما هم هست...



درباره فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها از 2 محور باید سخن گفت؛ یک محور مربوط به تحقیقات علمی است که برای ما ثمره علمی و نتیجه اعتقادی دارد و پشتوانه مسائل اخلاقی، فقهی و حقوقی ما هم هست.

محور دوم آن بخشی است که مستقیماً به ما مربوط است، ما باید تأسی کنیم، آن را اسوه قرار بدهیم، الگو بدانیم، پیروی کنیم و مانند آن.

آن بخشی که مربوط به مسائل اعتقادی است و ثمره علمی دارد بررسی مقام منیع آن بانو است که این همتای قرآن کریم است، همتای نبوت است، همتای رسالت است، همتای ولایت است. چیزی از ولی‌الله مطلق کم ندارد، اینها یک نورد و مانند آن. راز اینکه این بانو سلام‌الله‌علیها حجت بر ائمه علیهم‌السلام است و اگر علی بن ابیطالب سلام‌الله‌علیه نبود، احدی همتای آن حضرت نبود (آدم و من دوته) این است که این مثل خود قرآن کریم در مقام حدوث و بقاء شکل گرفت.

قرآن از زمین برنخاست، از فکر کسی تدوین نشد. هیچ عالم بشری این قرآن را تدوین نکرد و تنظیم نکرد، سورش، آیاتش، معارفش، مفاهیم‌اش را بررسی نکرد و انشاء نکرد. مستقیماً از جهان غیب نازل شد و طی 23 سال ماند و برای ابد جای خود را تثبیت کرد. این سه کار را قرآن کرد: یعنی از آسمان نازل شد، نزولش هم 23 سال طول کشید و ماند برای ابد. انسان کامل، مخصوصاً فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها هم وقتی هویتشان را ارزیابی می‌کنیم، می‌بینیم در همین مثلث خلاصه می‌شود؛ او از زمین برنخاست، از آسمان نازل شد و تقریباً همسفر قرآن کریم بود. تا قرآن آیات و سورش نازل می‌شد، این هم روزانه متکامل می‌شد، ترقی می‌کرد. و تا قرآن به پایان رسید، عمر این بی‌بی هم به پایان رسید؛ ولی برای ابد ماند. گرچه اِنَّكَ مَيِّتٌ وَاِنَّهُمْ مَبِئُوثٌ شَامِلٌ همه انسان‌هاست.

وقتی وجود مبارک پیغمبر- علیه و علی آله آلاف التحية والثناء- به مقام شامخ نبوت بار یافتند، به معراج رسیدند، در معراج غذایی میل کردند. وقتی از معراج نازل شدند، به زمین آمدند، دیگر تماسی نداشتند، مگر اینکه آن غذا به صورت نطفه در بیاید؛ آن میوه آسمانی و غیبی و بهشتی. ضلع دوم این مثلث آن است که حالا چون 23 سال این قرآن به تدریج نازل شد، این 5 سال اول تقریباً مقدمه بود برای پیدایش چنین معراجی و چنان میوه‌ای و چنین نطفه‌ای.

همراه با نزول آیات و سوره و معارف قرآن کریم، این بانو ترقی می‌کرد. اگر دوساله بود در شیب ابیطالب با آن آیات و مشکلاتی که نازل می‌شد، ترقی می‌کرد و اگر چند سال در مکه تشریف داشتند، با آیات مکی مترقی می‌شدند و اگر چند سال در مدینه تشریف داشتند، با آیات مدنی مترقی می‌شدند. وجود مبارک فاطمه سلام‌الله‌علیها از چندین راه با قرآن رابطه داشت. گاهی مستقیم، گاهی غیرمستقیم؛ مستقیماً هم 2 نحو بود: یک نحو مستقیم‌اش این بود که از وجود مبارک پیغمبر(ص) آیات را، تلاوت آیات را، تعلیم کتاب و حکمت را، تزکیه را، این 4 کار را که وظیفه رسمی پیغمبر بود، فرا می‌گرفت.

يَتْلُو عَلَيْهِنَّ آيَاتِهٖ، يَعْلَمُهُنَّ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيَهُنَّ. این چهار برنامه را مستقیماً از مشهد و مکتب و محضر پدر بزرگوارش استفاده می‌کرد و هر روز این دو شاگرد را به پیشگاه رسول گرامی می‌فرستاد؛ یعنی حسن و حسین سفیران فاطمه بودند. اینکه در آن قصه است که وجود مبارک امام حسن گزارشی می‌داد، بعد عرض کرد: مادرا! امروز گویا یک بزرگوار را می‌بیند، قلّ بیانی و کلّ لسانی، لعلّ سیداً یرانی. این قضیه فی‌واقعه نبود که یک روز گزارش داده باشد. هر روز گزارش می‌داد. منتها آن روز وجود مبارک علی بن ابیطالب سلام‌الله‌علیه از پشت در یا پرده ناظر صحنه بود.

هر روز وجود مبارک فاطمه سلام‌الله‌علیها حسنین را به مشهد و به محضر و به مکتب پیغمبر(ص) می‌فرستاد، بعد از آنها استنطاق می‌کرد که امروز چه آیه‌ای نازل شد؟ پیغمبر چه فرمود؟ آیه را چنین معنا کرد، چنان معنا کرد. این آیه را با آن آیه چگونه هماهنگ کرد؟ اینها گزارش می‌دادند. در تکمیل گزارش با پدر بزرگوارش هم مذاکره می‌کرد.

سفیر سومی که وجود مبارک فاطمه سلام‌الله‌علیها داشت، علی بن ابیطالب بود که باب مدینه علم بود. آن هم مرتب گزارش می‌داد: امروز این آیه نازل شد، پیغمبر این‌چنین معنا کرد، این‌چنین تفسیر کرد و مانند آن. این سه راه را که یکی مستقیم بود و دو تا غیرمستقیم، وجود مبارک بی‌بی سلام‌الله‌علیها داشت. راه دیگری که غیرمستقیم است و هر کسی می‌تواند آن را داشته باشد، منتها گرچه در نظام تکوین هر فیضی که به انسان عادی می‌رسد به وسیله آن انسان کامل است که بيمينه رزق الوری و به وجوده ثبتت الارض و السماء، ولی به حسب ظاهر انسان یک راه مستقیمی هم با ذات اقدس إله دارد. آن راه را هم خدا وعده داد که اِتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمْكُمْ اللَّهُ. در سوره انفال بالاتر از این را وعده داد؛ اِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا. شما را به فرقان نایل می‌کند، متبرک می‌کند که بالاتر از آن است. خوب اینکه فرمود: تقوا پیشه کنید از یک سو، خداوند معلم شما می‌شود از سوی دیگر؛ اِتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمْكُمْ اللَّهُ، این بی‌بی در اثر آن تقوای کامل، شاگرد مستقیم ذات اقدس إله بود، معارفی را از آنجا فرا گرفت و از اینکه در سوره انفال خدا وعده داد: اِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا، این بی‌بی مثل اعلائی تقوا بود. ذات اقدس إله فرقان بین حق و باطل را به او عطا کرده است.

این مجموعه این قدر ادامه داشت تا قرآن به پایان برسد. همین که در اواخر عمر مبارک پیغمبر(ص) قرآن به پایان رسید، دیگر آیه‌ای نازل نشد، طوطی هم نکشید که این پدر و آن دختر، هر دو رحلت کردند. بی‌بی سلام‌الله‌علیها بیش از 75 روز یا 95 روز بعد از رحلت رسول گرامی(ص) نماند. تقریباً وقتی نازل شدن قرآن تمام شد، عمر این بی‌بی هم تمام شد. او با قرآن نفس می‌کشید، با قرآن کامل می‌شد، با قرآن مترقی بود، با قرآن مأنوس بود. منتها قرآن آمد که بماند، این بی‌بی هم آمد که بماند. بدنش البته رحلت کرده است اما جان او همچنان زنده است. انا اعطیناک الکوثر یعنی چه؟ اما آنچه ما موظفیم به این بانو اقتدا کنیم و وظیفه داریم، مأمور هستیم و راهش هم ممکن است، آن است که این بانو هم در اعتقادات، هم در اخلاق، هم در حقوق، هم در فقه مطالب فراوانی را فرمودند و عمل کردند و تعلیم دادند و دستور عمل کردن را هم به ما دادند.

سر اینکه در پایان بخش اول به این نتیجه رسیدیم که وجود مبارک فاطمه آمد که بماند، نه آمد که برود، همین است. اگر امیر المؤمنین سلام‌الله‌علیه درباره عالمان دین فرمود: *الْعُلَمَاءُ الْبَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ!* مصداق کامل و بالدات این علماء، خود معصومین هستند و چون فرمود: *نَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَ شِيعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ وَ سَائِرُ النَّاسِ هَمَجٌ (1)*. و اگر علما شامل غیرمعصوم بشوند، بالعرض و بالتبع است. آن عالمی که ارتباطش به اهل بیت کامل است، آن می‌ماند. آن عالمی که بهره ولایی‌اش کم است، کم می‌ماند. آنکه بی‌درایت است *ذَلِكَ مَيْتُ الْأَحْيَاءِ*، مانند دیگران از بین می‌رود و از یاد می‌رود.

در جریان سوره کوثر مستحضرید که غالب مفسران شیعه و سنی گفتند که عده‌ای از سنّادید قریش، مشرکان، بدخواهان، معاندان، روی همان ست‌های باطلی جاهلیت گفتند: پیغمبر بعد از مُردن، نام و مکتب و یادش از بین می‌رود، برای اینکه او پسر ندارد! درباره دختر باورشان این بود که *بَثُونَا بَثُوا أَبْنَاءَنَا وَ بَثَانَا لَوْ هُنَّ أَتْبَاعُ رِجَالٍ أَبَائِهِ*. این شعر، شعار رسمی جاهلیت بود. می‌گفتند: پسران ما و نوه‌های پسری ما، فرزندان ما هستند اما نوه‌های دخترهای ما نیستند. اینها فرزند مردان دیگرند! *وَ بَثَانَا وَ لَوْ هُنَّ أَتْبَاعُ رِجَالٍ أَبَائِهِ*. اینها برای زن حرمتی قائل نبودند.

برای فرزندهای دختر حرمتی قائل نبودند. می‌گفتند: به ما مربوط نیست! و می‌گفتند: چون پیغمبر پسرش قبلاً مُرد و اکنون پسری ندارد و جز دختر چیزی از او نمانده است، با مُردن او، مکتب و نام و دین او پسری می‌شود و از بین می‌رود. ذات اقدس إله فرمود به اینکه تو برای همیشه می‌مانی! برای اینکه من به تو چیزی دادم که هیچ کسی نمی‌تواند او را از بین ببرد! و به تو فرزندی دادم که حافظ و مجری آن چیز است. آن چیزی که به تو دادم *#171 قرآن* است. و آن کسی هم که حافظ قرآن، مفسر قرآن، مبین قرآن، معلم قرآن، مجری احکام و حقوق قرآن است، فرزندان همین دخترند. فرمود: *إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثِرَ*.

این کوثر مصادیق فراوانی دارد؛ دین هست، قرآن هست و ولایت هست. *إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثِرَ. فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ النَّحْرَ. إِنَّ شَانِيكَ هُوَ الْأَبْتَرُ*. یعنی آنها که تو را شامت می‌کردند، ابتر بودن تو را در نظر داشتند، آنها ابترند نه تو! اینکه گاهی گفته می‌شود این بانو حجت بر ائمه علیهم‌السلام است، برای این است که در حجیت، نبوت یا رسالت یا امامت لازم نیست؛ آنچه محور حجیت است، عصمت است. اگر یک انسانی معصوم بود، ما یقین داریم حرف او، فعل او، تقریر او، سکوت او و قیام و قعود او حجت خداست.

اینکه در زیارت آل یاسین به پیشگاه ولی عصر ارواحنا فداه، سلام عرض می‌کنیم، به *تَكَتِكَ* حالات او سلام عرض می‌کنیم، برای اینکه *تَكَتِكَ* حالات او معصومانه است. *وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ وَ تَقْعُدُ حِينَ تَقْرَأُ وَ تُبَيِّنُ حِينَ تَرْكَعُ وَ تَسْجُدُ*. اینکه در نهج البلاغه، گاهی علی بن ابیطالب سلام‌الله‌علیه به سخنان بی‌بی استشهد می‌کند که فاطمه چنین گفته، این استدلال به قول حجت‌الله است. اما سر اینکه او حجت بر معصومین هم هست، این است که ائمه علیهم‌السلام عالم به غیب‌اند، بما کان، بما یکون، بما هو کائن إلی یوم القیامه. اما منابع علمی اینها؛ گاهی از رسول اکرم(ص) شنیدند، گاهی از فاتح قرآن کمک می‌گیرند و گاهی از مُصحف فاطمه(س).

وقتی امام معصوم دارد خبر غیب می‌دهد، از او سؤال می‌کنند که این خبر غیب را از کجا گفتی؟ می‌گوید: در مُصحف مادرمان بود. خوب این مُصحف فاطمه(س) چیست؟ همان است که جبرئیل سلام‌الله‌علیه نازل می‌شد و این معارف را می‌فرمود و وجود مبارک فاطمه(س) تلقی می‌کرد، بعد به امیرالمؤمنین می‌فرمود. امیرالمؤمنین اِملای او را می‌نوشت و کتابت می‌کرد، کاتب این بخش از وحی هم بود؛ آن شده مُصحف فاطمه(س).

حالا این بانو که برای همه ما اسوه است و ما در این بخش موظفیم مثل آن حضرت حرکت کنیم؛ منتها او در حدّ آفتاب و ما در حدّ شمع؛ او فضای کلّ جهان را روشن می‌کند، ما در زندگی خاصّ خودمان مثل شمع نور بدهیم به فضا و زندگی خود را روشن کنیم. این است که فرمود: *مَنْ أَصْعَدَ إِلَيَّ خَالِصَ عَمَلِهِ أَهْبَطَ اللَّهُ إِلَيْهِ أَفْضَلَ مَصْلِحَتِهِ (2)*. فرمود: اگر کسی عمل خالص بکند و این قدرت را داشته باشد که عمل خالص را به پیشگاه ذات اقدس إله ببرد، ذات اقدس إله بهترین و والاترین مصلحت او را به او عطا می‌کند و نازل می‌کند. این مثل باغبانی است که نهالی را عرس کرده است و دیگر به فکر آبیاری او نیست. ممکن است روی دیم، کسی دیمی کار کند، گاهی محصول می‌گیرد، گاهی نمی‌گیرد و مانند آن.

ما مأموریم که مثل باغبانی که در کنار منزلش نهالی عرس کرده، مثل فرزند از او نگهداری کنیم، دائماً به سراغ او باشیم، حدوثاً و بقاءً؛ پس یک وقت یک کسی کار خیر انجام می‌دهد و به این فکر نیست که او را حفظ بکند! گاهی او را می‌گوید، گاهی او را با مت ذکر می‌کند، گاهی مثلاً خوشش می‌آید که دیگران بازگو کنند، یا از آن بهره‌برداری کنند؛ بهره‌برداری تبلیغی و سیاسی؛ این شخص کار خوب کرده است اما کار او زمینی است، همین‌جا می‌ماند! وجود مبارک بی‌بی سلام‌الله‌علیها فرمود که اگر کسی کار خوب بکند، خدا بهترین مصلحت را به او می‌دهد! فرمود: کار خوب بکن، این را نگه بدار، این را هدیه بکن، برو و ببر.

تا انسان بالا نرود که نمی‌تواند هدیه‌ای را به پیشگاه ذات اقدس إله اعطا بکند. کار خیر را ملائکه می‌برند، گزارش می‌دهند، بالاخره جواب را هم آنها می‌آورند. آن بردن و آوردن هر دو معالواسطه است، بهره‌اش هم کم است. ولی اگر کسی خودش آن هنر را داشته باشد که همراه ملائکه بالا برود و این کار خیر خود را به پیشگاه ذات اقدس إله تقدیم بکند. خودش به همراه عمل برود، آنگاه فاضل‌ترین مصلحت او را ذات اقدس إله نازل می‌کند؛ خود خدا، نه به وسیله فرشته‌ها! *أَهْبَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَصْلِحَتِهِ*.

خب، این دستوری است که وجود مبارکی به ما داده است. فرمود: این کار شدنی است، این کار را انجام بدهید و مانند آن. اما بحث دیگر... يك وقتي امام رضوان الله عليه مي فرمود: جبرئيل براي هر پيغمبري كه نازل نمي شد! براي انبياي خاص نازل مي شد. اين كه مرحوم كليني (رض) در كتاب شريف اصول كافي نقل مي كند: جبرئيل بر وجود مبارك فاطمه سلام الله عليها نازل مي شد، اين نشانه آن است كه مقام آن حضرت نسبت به برخي از انبياء بزرگتر و برجسته تر است. اين نه براي آن است كه زن هاي بزرگ در عالم كم اند. زن هاي بزرگ هم در عالم بسيارند، اما فاطمه (س) خيلي بزرگ است. همين ابن ابي الحديد معتزلي- كه به حسب ظاهر سني است- در شرح نهج البلاغه مي گويد: تاريخ قبل از توفان در دسترس نيست. ما نمي توانيم درباره قبل از توفان سخن بگوييم. ولي از توفان به بعد تاريخش مدون است. تاريخ كافران، تاريخ مسيحي ها، تاريخ زرتشتيان، تاريخ يهوديان، تاريخ مسلمان ها، تاريخ مردان با دين، تاريخ مردان بي دين، همه مشخص است. نه در بين بي دين ها مردی به بزرگی علی آمد و نه در بين يهودي ها، نه در بين مسيحي ها و نه در بين زرتشتي ها مردی به بزرگی علی آمد! بعد هم مي گويد: ما علي را از منظر جهاني مي بينيم، از نظر انساني مي بينيم؛ كاري كرد كه نه مسلمان كرد، نه يهودي، نه مسيحي و نه زرتشتي، نه بي دين كرد، نه با دين. علي، علي است. و اين علي همسنگ و هم طراز فاطمه است. اگر كسي خواست ببيند فاطمه چقدر مقام دارد، بايد بگويد: هم تاي علي است.

جبرئيل براي هر پيغمبري نازل نمي شود. و اين بي بي وقتي مقام علمي او روشن مي شود كه اين دوتا خطبه اي كه يكي در مسجد، يكي در منزل ايراد كرده اند، آن خطبه ها را ببينيد، بعضي خطبه هاي نهج البلاغه را هم ببينيد؛ خطبه هاي نهج البلاغه هم يكسان نيستند. بعضي ها عرشي اند. آن خطبه هاي عرشي نهج البلاغه را هم ببينيد، عميق ترين جمله هاي خطبه هاي عرشي نهج البلاغه را ببينيد، آنگاه مي فهميد آن بخش هاي عرشي خطبه هاي عميق نهج البلاغه قبل از اينكه علي بن ابي طالب سلام الله عليه آن خطبه ها را بگويد و بفرايد، لا اقل 25 سال قبلش همين بانو فرمود. خطبه اي دارد كه قابل درك است براي خيلي ها.

خطبه اي دارد كه آن به اين زودي ها درك شدني نيست. اينها ارتباطي با خدا داشتند، يك ارتباطي با جامعه و خلق. آن بخشي كه به خطبه برمي گردد، به حمد برمي گردد، به توحيد برمي گردد، به ثناء برمي گردد؛ آن، كاري با مردم ندارد كه مردم مي خواهند بفهمند يا نفهمند. دعاي عرفه سيد الشهداء را مردم مي خواهند بفهمند يا نفهمند. اما اين 20 جلد وسائل و مستدرک و اينها چون براي بيان مردم، هدايت مردم، راهنمايي مردم، اخلاق مردم، حقوق مردم و فقه مردم است، فهميدني است. منتها 30-40 سال درس مي خواهد. اما آن درسي نيست كه انسان با اين 30-40 سال حل بشود. نشانه اش اين است كه خيلي ها رفتند و ماندند.

دعاها حسابشان جداست، خطبه ها حسابشان جداست، آنجا كه ائمه با خدا سخن مي گویند حسابشان جداست، آنجا كه با خلق خدا دارند سخن مي گویند حسابشان جداست. يك اشكال معروفی است، آن اشكال معروف را مرحوم ميرداماد در قبسات اشاره کرده و آن اشكال در شروع خطبه هاي نهج البلاغه حل شده و 25 سال قبل از علي بن ابي طالب همين بي بي سلام الله عليها حل کرده. عصاره آن اشكال اين است كه ملحدان، متفكران مادي آنها كه به ازليت عالم فتوا دادند، گفتند: خدا كه جهان را خلق کرده است از چي خلق کرده؟

اگر خداوند جهان را از ذراتي خلق كرد، پس آن ذرات قبل از خلقت خدا بودند، قدیم بودند، خدا اينها را خلقش كرد. اگر خداوند عالم را من شيء خلق كرد، خوب پس آن شيء بود، آن مواد اوليه بود، خدا عالم را از شيء خلق كرد، پس آنها نيازي به خدا ندارند. اگر من لا شيء خلق كرد، لا شيء كه معدوم است، معدوم كه نمي تواند مواد خام باشد! از عدم كه نمي شود چيز آفريد كه! و شيء هم كه از 2 طرف نقیض بیرون نیست. من شيء باشد، اشكال دارد. من لا شيء باشد، اشكال ديگر دارد و غير از اين دو نقیض چيز ديگر نیست. اين شبهه از دير زمان بود.

مرحوم ميرداماد در قبسات اين شبهه را نقل مي كند، بعد مي گويد: اين شبهه با خطبه هاي اهل بيت حل مي شود و آن نکته اين است كه نقیض من شيء، من لا شيء، نقیض من شيء، لا من شيء است، نه من لا شيء! و خيلي ها اين را از خطبه نهج البلاغه جواب دادند كه اميرالمؤمنين در نهج البلاغه دارد كه عالم را لا من شيء خلق كرد(3).

يعني صادر ازل وجود ندارد، إنشاء منشاءات است، چيزي نبود و با اراده الهي يافت شد. اين هيچ دليلي هم در بطلان و استحاله او اقامه نشده و ممكن هم هست. ولي اين بزرگواران عنايت نکردند قبل از آنكه علي بن ابي طالب اين را در نهج البلاغه - چون خطبه هاي اميرالمؤمنين بعد از اينكه به خلافت رسیده اند، ايراد شد - اين خطبه ها را بخوانند، همين بانو در مقدمه خطبه مسجد كوفه ايراد کرده كه فرمود: عالم را خدا لا من شيء خلق كرد، نه من شيء و نه من لا شيء (4) نقیض من شيء لا من شيء است، نه من لا شيء. هم نقیض را فهماند، هم ثابت كرد كه يك طرف نقیض باطل است، يك طرف ديگر حق.

آن مشكلي كه وجود مبارك فاطمه سلام الله عليها به پاس او به ميدان آمد، به مبارزه برخاست، هم در خطبه مسجد، هم در خطبه منزل، در اين دو خطبه گلايه كرد، اعتراض كرد، از ولايت دفاع كرد، براي اينكه جامعه به آن گرفتاري ناکتین و مارقین و قاسطين مبتلا نشود، الآن هم همان خطري كه علي بن ابي طالب را تهديد مي كرد، انقلاب ما را تهديد مي كند. مشكل علي بن ابي طالب با همين نسل سوم است.

وجود مبارك علي بن ابي طالب سن اش از 60 گذشته بود. جوان هاي 20 ساله، 25 ساله وقتي به دنيا آمدند، علي بن ابي طالب خانه نشين بود؛ نه سوابق قبل از بعثت علي را مي دانند، نه مبارزات اميرالمؤمنين را در مدینه و مکه دیدند. نه صحنه احد را دیدند، نه در غدیر حضور داشتند كه ببينند پيغمبر در حضور هزارها نفر علي بن ابي طالب را بلند كرد، فرمود: اين علي جانشين من است. اينها را كه نديدند. وجود مبارك حضرت امير فرمود: فقط من مشكل ام با شماست. من چي بگويم؟ سوابقم را بگويم كه نبوديد. لواحقم را بگويم كه نبوديد؛ شما وقتي ما راديد كه من خانه نشين بودم. الآن هم در برابر من مي ايستيد.

پدران شما، مادران شما بايد جريان را به شما بگویند كه قبل از انقلاب چي بود، حين انقلاب چي شد، بعد از انقلاب چي شد، جنگ چي شد، كي فاتح خيبر بود، كي فاتح احد بود، كي فاتح خندق بود، كي فاتح بدر بود، كي فاتح حنين بود، كي حديث طير درباره او

آمد، کی حدیث غدیر درباره او آمد، کی به جای پیغمبر خوابید؛ خوب کاشف الغطاء یک فقیه فحلی است. در کتاب قیم کاشف الغطاء می‌گوید: به نظر من علی بن ابیطالب از حسین بن علی شجاع‌تر است! برای اینکه حسین بن علی وقتی شمشیر سلحشوری دستش بود، می‌کشت و کشته می‌شد. اما یک آدم بدون شمشیر، بدون سلاح در یک رختخواب بخوابد، منتظر باشد 40 شمشیردار به او حمله بکنند؟!

این کشف الغطاء است! الآن خدای ناکرده اگر این نسل جوان، را ما به سمتی سوق بدهیم که خطرات قبل از انقلاب را نفهمد، میراث فرهنگی با مهم‌ترین کتاب‌ها، عالی‌ترین کتاب خطی، چه قرآن خطی، چه شاهنامه خطی، چه حافظ خطی، چه مولوی خطی، دیدید که الآن در کتابخانه‌های غرب است! آنها که چون مستعمر ما بودند، ما تحت استعمار آنها بودیم؛ اگر نفت می‌خواستند، می‌گفتیم چشم! گاز می‌خواستند، می‌گفتیم چشم! وقتی می‌گفتند فلان نسخه خطی کتابخانه آستان قدس را می‌خواهیم، می‌گفتیم چشم! فلان نسخه خطی کتابخانه ملک را می‌خواهیم، می‌گفتیم چشم!

از طرف مقام معظم رهبری یک عده‌ای مأمورند که به سراغ افراد بازنشسته می‌روند. بازنشسته هم دو قسمند؛ یک عده هستند که حقوق مستمری دارند، یک عده هستند که نه، کارمند دولت نبودند، حقوق مستمری ندارند! سالمندند، فوت‌تند، بازنشست طبیعی‌اند، کسی هم نیست که به سراغ آنها برود. نه فرزندی دارند، نه مستمری بگیرند! از طرف مقام معظم رهبری یک عده‌ای به سراغ اینها می‌روند. این را می‌گویند ادب دینی! یکی از همین دوستان ما که پدر شهید هم هست، گفت: من از طرف ایشان رفتم جایی، یک بزرگواری، یک عالمی که بازنشست روحانیت بود، دیدم که قدرت سخنرانی، امامت جماعت، تدوین و تدریس ندارد، در ضمن زندگی‌اش بسیار ساده است و او هم نیازمند است. اما روح بسیار بلند؛ یک فقر آمیخته با استغنا دارد! گفت: من گفتم از طرف که آمده‌ام، او ضمناً، تلویحاً به من فهماند که این را به رهبر بگو، ما آن نیستیم که به سراغ کسی برویم و از کسی چیزی بخواهیم. این شماید که موظفید! این حرف را تلویحاً به من گفت، نه تصریحاً. در لاف‌افه یک قطعه ادبی به من فهماند. گفت: جناب شهیار که همشهری ماست، مال همین مرز و بوم آذربایجان است، در مدح علی بن ابیطالب سلام‌الله‌علیه آن شعر معروف را گفت (علی‌ای همای رحمت). آن شعرش، صدر و ساقه‌اش لطیف و زیبا و دلپذیر است. اما یک بی‌تشی اشتباه است! و یک بیت‌اش خطاست! گفتم: کدام بیت‌اش اشتباه است؟ گفت: آن بیت که می‌گوید: برو ای گدای مسکین در خانه علی زن / که نگیں پادشاهی دهد از کرم گدا را! این اشتباه است. گفتم: اشتباهش کجاست؟

گفت: صحیح‌اش این است: مروای گدای مسکین تو در سراي مولا، که علی همیشه می‌زد در خانه گدا را! این است! حالا که به اینجا رسیدیم من مصیبت را با همین شعر تلفیق می‌کنم که ما نرویم در خانه فاطمه (س)، چون خودش به سراغ ما می‌آید. ما همین که گفتیم: صلّ الله علیک یا بنت رسول الله؛ السلام علیک و علی ائیک و علی بعلک و بنیک و علی السیر المستودع فیک، همین که آمدیم، عرض حاجت کردیم. وجود مبارک امیرالمؤمنین در مراسم تجهیز زهرا اشک ریخت.

گفتند: چرا می‌گریی؟ فرمود: من محرم‌ترین مرد نسبت به این بانو بودم. او تا الآن به من نگفت پهلویم ورم کرده است! یا بازویم ورم کرده است! من الآن که زیر لباس داشتم غسلش می‌دادم، دستم به آن برآمدگی رسید! در هنگام دفن آنطوری که در نهج البلاغه هست، رو کرد به قبر مطهر پیغمبر سلام‌الله‌علیها، گفت: یا رسول‌الله! برای من بسیار گران و سخت و تلخ است که این مصیبت را تحمل بکنم. قلّ عن صفتیک صبری. سننیک إبتئک النازلک بک السریعة الحائق. یا رسول‌الله! این دخترت که زود به شما ملحق شدند تمام جریان سقیفه و غیرسقیفه را به عرض شما می‌رساند که من هیچ کوتاهی نکردم. هرچه دستور دادی عمل کردم. فاحفها السؤال واستخیرة الحال. شما هم جریان را یکی پس از دیگری از این بانو سؤال بکنید. انسان که دردمند است، دردش را می‌گوید یک مقداری سبک می‌شود. بعد عرض کرد: یا رسول‌الله! برای کوبیدن فاطمه سلام‌الله‌علیها تنها هیأت حاکم قیام نکرد. اینها مردم را هم شوراندند. همه جمع شدند، اجماع کردند تا زهرا را منزوی کنند. آن گزارشی که دخترت به عرض شما می‌رساند این است که لتضافر الأمة علی هضمها. تنها از دولت بر نمی‌آمد که زهرا را منزوی کند. تنها از ملت ساخته نبود که زهرا را منزوی کند. این دولت با آن ملت، این ملت با آن دولت دست نشانده، اینها اجماع کردند که زهرا را منزوی کنند.

می‌بینید سخن از فدک نیست! شخصیت فاطمه کسی بود که تا همه جمع نمی‌شدند نمی‌توانستند او را منزوی بکنند. گرچه نتوانستند، ولی بالاخره برای انزوای او همه تلاش کردند. یکی گفت: آتش بیاور. یکی گفت: آتش بزن. یکی گفت: غلاف شمشیر بیاور. یکی گفت: غلاف شمشیر بزن. یکی گفت فدک را بگیر. یکی گفت...

1) اصول کافی / جلد 1 / صفحه 34

2) بحار الأنوار / جلد 67 / صفحه 249

3) نهج البلاغه / خطبة 163

4) دلائل الإمامه / صفحات 31 و 32